

عقاید اهل حدیث

کتاب: فرهنگ عقاید و مذاهب اسلام، ج ۱، ص ۱۵۸
نویسنده: استاد جعفر سبحانی

اصول عقائد اهل حدیث از زبان «اشعری»:

۱ - ما به خدا و فرشتگان و کتابها و رسولان او و آنچه که از جانب او آمده است و راویان مورد اعتماد، از پیامبر (ص) نقل کرده‌اند، اقرار می‌کنیم، و چیزی از آن را رد نمی‌کنیم .

۲ - خدا، خدا یگانه است، جز او خدایی نیست، بزرگوار و بی‌نیاز است، نه همسری دارد و نه فرزندی.

۳ - محمد (ص) بنده او و رسول اوست، که او را با هدایت و آیین استوار فرستاده است.

۴ - بهشت و دوزخ بر حق هستند.

۵ - رستاخیز می‌آید و در آن شکی نیست و خدا مردگان قبور را بر می‌انگیزد.

۶ - خداوند بر عرش خود استقرار دارد (۱) چنانکه فرموده است:

«الرحمن علی العرش استوی» (سوره طه / ۵) .

۷ - خدا چهره‌ای دارد، ولی بدون کیفیت (بلا کیف) . چنانکه فرموده است:

«و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام» (سوره رحمن / ۲۶) .

«روی پروردگارت باقی می‌ماند که صاحب جلال و احترام است» .

۸ - خدا دارای «دو دست» است بدون کیفیت. چنانکه می‌فرماید:

«خلقت بیدی» (سوره ص / ۷۵) «آدم را با دو دستم آفریدم».

و نیز می‌فرماید:

«بل یداه مبسوطتان» (سوره مائده / ۶۴) «بلکه دست‌های او باز هستند».

۹ – خدا چشم دارد اما بدون کیفیت (). چنانکه فرمود:

«تجری بأعیننا» (سوره قمر / ۱۴) «زیر نظر ما (چشم ما) حرکت می‌کرد».

۱۰ – آن کس که گمان کند نام‌های خدا غیر خدا است، او گمراه است. (اسم با مسمی یکی است).

۱۱ – خدا دارای علم است (علم او غیر ذات او است). چنانکه می‌فرماید:

انزله بعلمه» (سوره نساء / ۱۶۶).

«کتاب خود را با علم خویش فرو فرستاد» . و نیز فرموده است:

«و ما تحمل من أنثی و لا تضع إلا بعلمه» (سوره فاطر / ۱۱):

«هیچ ماده‌ای آبستن نمی‌شود و نمی‌زاید مگر با علم او».

۱۲ – ما برای خدا، گوش و چشم ثابت می‌کنیم و هرگز آن‌ها را نفی نمی‌کنیم، آن گونه که معتزله و جهمیه و خوارج نفی کردند.

۱۳ – ما برای خدا قوه و نیرو ثابت می‌کنیم. چنانکه فرموده است:

«اولم یرو ان الله الذی خلقهم هو أشد منهم قوه» (سوره فصلت / ۱۵).

«آیا نمی‌بینید خدایی که آنان را آفریده، از ایشان نیرومندتر است؟».

۱۴ – ما می‌گوییم: کلام خدا مخلوق نیست و خدا چیزی را خلق نکرده است مگر این که به او گفت: «کن»، پس آن هم وجود پذیرفت «فیکون». چنان که می‌گوید:

«انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون» (سوره نحل / ۴۰).

«گفتار ما به چیزی آنگاه که هستی او را بخواهیم. این است که «باش»، پس آن چیز محقق می‌شود».

۱۵ – در زمین چیزی از خیر و شر نیست، مگر آن که خدا، آن را خواسته است و هر چیزی در جهان، با خواست خدا پدید می‌آید و کسی نمی‌تواند کاری را انجام دهد قبل از آن که خدا آن کار را انجام دهد.

۱۶ – ما از خدا بی‌نیاز نمی‌شویم و نمی‌توانیم از قلمرو علم او بیرون بیاییم.

۱۷ – آفریدگاری جز خدا نیست و اعمال بندگان، مخلوق خدا است. چنانکه می‌فرماید:

«و الله خلقکم و ما تعلمون» (سوره صافات / ۹۶) .

«خدا شما را و آنچه را انجام می‌دهید، آفریده است» .

بندگان خدا، توانایی بر آفریدن چیزی ندارند، در حالی که آنان مخلوقند. چنان که می‌فرماید :

«هل من خالق غیر الله» (سوره فاطر / ۳) .

«آیا آفریدگاری جز خدا هست؟» (۳) .

۱۸ – خداوند، به مؤمنان توفیق اطاعت داده و آنان را مشمول لطف خود قرار داده و اصلاح و هدایت کرده است و نیز، او، کافران را گمراه کرده و آنان را از هدایت خود محروم ساخته و نعمت ایمان را به آنان عطا نفرموده است و اگر چنین لطف و اصلاحی در حق آنان انجام می‌داد، آنان از صالحان بودند و اگر هدایتشان می‌کرد هدایت یافته بودند. چنانکه می‌فرماید :

«من یهد الله فهو المهتدی و من یضلل فأولئک هم الخاسرون» (سوره اعراف / ۱۷۸) .

«هر کس را که خدا هدایت کند، او هدایت یافته و هر کس را گمراه کند، زیان‌کار است» .

خدا می‌تواند کافران را اصلاح کند و ایمان را به آنان لطف بفرماید تا از مؤمنان گردند، ولی او خواسته است که آنان کافر باشند، چنان که دانسته و آنان را کمک نکرده و بر دل‌های آنان مهر زده است (تا نور هدایت در آن وارد نشود) .

۱۹ – خیر و شر و قضا و قدر، همه از خداست و ما به قضا و قدر و خیر و شر، و شیرین و تلخ، هر دو ایمان می‌آوریم و می‌دانیم، آنچه که به ما نرسیده، مقدر نبوده که برسد و آنچه به ما رسیده، ممکن نبوده که خطا برود و بندگان خدا برای خود زیان و سودی جز آنچه او بخواهد مالک نیستند. چنان که می‌فرماید:

«قل لا املک لنفسی نفعاً و لا ضراً الا ما شاء الله» (سوره اعراف / ۱۸۸) .

«بگو، من برای خود سود و زبانی را مالک نمی‌شوم، جز آنچه را که خدا خواهد» .

ما در کارهای خود به خدا پناه می‌بریم و نیاز و فقدان را برای خود در هر زمان، ثابت می‌دانیم.

۲۰ - ما می‌گوییم: قرآن کلام خداست و آفریده نشده است و آن کس که قرآن را مخلوق بشمارد، کافر است.

عقیده داریم که خدا در آخرت، با چشم‌ها دیده می‌شود، چنان که ماه در شب چهاردهم رؤیت می‌گردد. مؤمنان، خدا را می‌بینند، چنان که در روایات رسول خدا آمده است، کافران از رؤیت خدا ممنوعند، تا آنگاه که مؤمنان، خدا را در بهشت می‌بینند. چنانکه می‌فرماید:

«کلا انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون» (سوره مطففین / ۱۵) .

«چنین نیست، آنان در روز رستاخیز از (دیدن) پروردگار خود مستورند» .

موسی - علیه السلام - از خدا خواست که در دنیا او را ببیند و خدا بر کوه تجلی کرد و آن را ویران گردانید، از این طریق به موسی تفهیم کرد که او در دنیا دیده نمی‌شود.

۲۲ - عقیده داریم که نباید یک نفر از اهل قبه را به گناهی که مرتکب می‌شود تکفیر کنیم، مانند دزدی و می‌گساری، برخلاف خوارج که آنان مرتکب کبیره را کافر می‌دانند.

۲۳ - می‌گوییم: اسلام وسیع‌تر از ایمان است و هر اسلامی ایمان نیست.

۲۴ - معتقدیم، خدا دل‌ها را دگرگون می‌کند و دل‌های بندگان میان دو انگشت از انگشتان خدا است و خداوند، آسمان‌ها و زمین را روی یک انگشت خود بر می‌دارد. چنان که در روایت از رسول خدا آمده است، (البته بدون اعتقاد به کیفیت) .

۲۵ - معتقدیم، هیچ کس از اهل توحید و ایمان را نباید به بهشت و دوزخ محکوم کرد مگر کسی را که رسول خدا، به بهشتی بودن او گواهی داده است و نیز برای گنه‌کاران بهشت را امیدواریم و در عین حال می‌ترسیم آنان در آتش معذب باشند. ما می‌گوییم: خداوند گروهی را پس از آن در آتش سوختند، به شفاعت پیامبر، بیرون آورد و این عقیده، نتیجه روایاتی است که از پیامبر آمده است.

۲۶ - ما به عذاب قبر و حوض ایمان داریم. میزان، صراط و برانگیخته شدن پس از مرگ، حق است. و خدا بندگان را در قیامت نگره می‌دارد و به حساب مؤمنان می‌رسد.

۲۷ - ایمان، گفتار و کردار، افزایش و کاهش می‌پذیرد و روایات صحیحه را در این مورد که افراد مورد اعتماد از رسول خدا نقل کرده‌اند، می‌پذیریم.

۲۸ - پیشینیان را دوست داریم، آنان را که خداوند به شرف مصاحبت پیامبر برگزیده است و آنان را می‌ستاییم، چنان که خدا ستوده است و همه آنان را دوست داریم.

۲۹ - معتقدیم، پیشوای برتر پس از پیامبر، ابوبکر صدیق که رضوان خدا بر او باد، می‌باشد. خدا به وسیله او به اسلام عزت بخشید و او را بر مرتدان پیروز کرد و مسلمانان، او را برای امامت و پیشوایی برگزیدند، چنان که رسول خدا، او را برای نماز،

مقدم داشت و همگی، او را خلیفه رسول خدا نامیدند. پس از او، عمر بن خطاب که رضوان خدا بر او باد و از آن پس، عثمان بن عفان که رضوان خدا بر او باد، خلیفه‌اند. و کسانی که او را کشتند، او را به ظلم و عداوت کشتند. سپس علی بن ابی طالب، که رضوان خدا بر او باد، خلیفه رسول خداست. آنان، پیشوایان پس از پیامبر خدا هستند و جانشینی آنان، جانشینی از مقام نبوت است. گواهی می‌دهیم، به بهشتی بودن ده نفری که رسول خدا بر بهشتی بودن آنان، گواهی داده است و دیگر یاران رسول خدا را دوست داریم و زبان را از بازگویی اختلافاتی که در میان آنان رخ داده است، باز می‌داریم و معتقدیم که خلفای چهار گانه، خلیفه‌های راشد (هدایت یافته) و برتر بودند و کسی در فضیلت، با آنان برابری نمی‌کند.

۳۰ - همه روایاتی را که می‌گوید: خدا به آسمان نخست فرود می‌آید، تصدیق می‌کنیم. و نیز این که او پس از فرود آمدن می‌گوید: «آیا سؤال کننده و یا استغفار کننده‌ای هست؟» و همچنین دیگر چیزهایی را که آنان (راویان) نقل کرده‌اند، تصدیق می‌کنیم.

۳۱ - در مسائل اختلافی، به کتاب خدا و سنت پیامبر و اجماع مسلمین و آنچه که به این‌ها باز می‌گردد، اعتماد می‌کنیم. هرگز در دین خدا چیزی را که خدا به آن اذن نداده است، بدعت نمی‌گذاریم، و چیزی را که نمی‌دانیم به خدا نسبت نمی‌دهیم.

۳۲ - معتقدیم که خدا روز رستاخیز می‌آید. چنانکه می‌فرماید:

«و جاء ربک و الملک صفا صفا» (سوره فجر / ۲۲).

«پروردگارت با فرشتگان صف کشان می‌آیند».

معتقدیم که خدا به بندگان نزدیک است، هرگونه که بخواهد. چنانکه می‌فرماید:

«و نحن اقرب الیه من حبل الوریث» (سوره ق / ۱۶).

«ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم».

و چنان که می‌فرماید:

«ثم دنا فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی» (سوره نجم / ۸ - ۹).

«نزدیک شد و سپس در آویخت، آنگاه به مقدار دو کمان یا کمتر، فاصله یافت».

۳۳ - نماز جمعه و نماز دیگر اعیاد و دیگر نمازها، از آیین ماست، چنان که نماز خواندن پشت سر هر نیکوکار و یا بدکاری جزء آیین ماست، زیرا روایت شده است که عبدالرحمن بن عمر، پشت سر حجاج بن یوسف نماز می‌خواند.

۳۴ - مسح بر چکمه و جوراب در حضر و سفر جایز است.

۳۵ - لازم می‌دانیم که برای رستگاری پیشوایان اسلام دعا کنیم و به پیشوایی آنان اقرار کنیم و کسانی که هنگام انحراف رهبران، شورش بر ضد آنان را لازم می‌دانند، همراهند، و پیوسته خروج بر آنان (راهبران) را با قوه و قدرت انکار می‌کنیم و ترک قتال و نبرد را در فتنه‌ها لازم می‌دانیم.

۳۶ - معتقدیم که روزی دجال، خروج خواهد کرد، چنان که در روایات از رسول خدا آمده است.

۳۷ - به عذاب قبر و سؤال منکر و نکیر ایمان داریم، این دو نفر از به خاک سپردگان سؤال می‌کنند.

۳۸ - حدیث معراج را می‌پذیریم.

۳۹ - بسیاری از رؤیاها را صحیح می‌دانیم و معتقدیم که آن‌ها تعبیری دارند.

۴۰ - دادن صدقه از طرف مردگان و دعا برای آنان را صحیح می‌دانیم و معتقدیم که عمل ما به آنان سود می‌رساند.

۴۱ - تأثیر سحر و ساحر در این دنیا را می‌پذیریم و می‌گوییم، سحر واقعیت دارد.

۴۲ - معتقدیم، هر کس از اهل قبله مرد، باید بر او نماز گزارد، خواه نیکو کار باشد یا بدکار. چنانچه به قانون ارث ایمان داریم.

۴۳ - معتقدیم که بهشت و دوزخ آفریده شده‌اند.

۴۴ - می‌گوییم هر کس بمیرد یا کشته شود، به اجل خود مرده و کشته شده است.

۴۵ - روزی افراد از جانب خدا است که به بندگان خود روزی می‌دهد، حلال باشد یا حرام.

۴۶ - ما بر خلاف معتزله و جهمیه، معتقدیم که شیطان، انسان را وسوسه می‌کند و در دل او شک ایجاد می‌کند و به او آسیب می‌رساند. چنانکه می‌فرماید:

«الذین یأکلون الربا لا یقومون الا کما یقوم الشیطان من المس» (سوره بقره / ۲۷۵).

«کسانی که ربا می‌خورند، از جای بر نمی‌خیزند، مگر مانند کسی که شیطان او را آسیب رسانده است». و نیز می‌فرماید:

«من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنّة و الناس» (سوره ناس / ۴ - ۶).

«بگو از شر هر وسوسه‌گر فریبکار که در سینه‌های مردم وسوسه می‌کند، از جن و انس (به خدا پناه می‌برم)».

۴۷ - معتقدیم، خدا صالحان را به آیاتی که برای آنان آشکار می‌سازد، اختصاص می‌دهد.

۴۸ - عقیده ما درباره کودکان مشرکان، این است که خدا در سرای دیگر آتشی را برای آنان بر می‌افروزد، سپس به آنان می‌گوید: داخل آتش شوید. هر کس از آنان داخل شود، آتش برای او سرد و سلامت می‌گردد. و هر کس ابا ورزد، معذب می‌شود.

۴۹ - معتقدیم، خدا می‌داند که بندگان، چه کارهایی را انجام می‌دهند و به کجا می‌روند، آنچه را واقع شده و واقع می‌شود می‌داند و نیز می‌داند آنچه واقع نشده اگر واقع می‌شد چگونه بود، این‌ها برای او معلوم است.

۵۰ - معتقدیم که باید از پیشوایان اطاعت کرد. و برای مسلمانان خیر خواه بود.

۵۱ - لازم می‌دانیم که از بدعت‌گزاران و هواپرستان جدا شویم.

پی‌نوشتها:

۱. اهل حدیث، در این آیه، «استواء» را به معنای استقرار می‌گیرند، نه بمعنای استیلاء و تسلط. چیزی که هست، برخی از آنان برای پرهیز از تشبیه و تجسیم می‌گویند: خدا بر عرش استقرار دارد ولی کیفیت آن برای ما معلوم نیست.

۲. این واژه (بدون کیفیت)، در کتاب‌های کلامی اشاعره، پس از طرح صفات خبری مانند «وجه» و «ید»، زیاد بکار می‌رود و گاهی از آن با کلمه «البلکفه» که مصدر جعلی بلا کیف است، تعبیر می‌کنند و این برای فرار از تشبیه است. و حاصل این که می‌گویند: خدا چهره و دست و پا دارد ولی نه با کیفیتی که بشر دارد. ولی هرگز در توصیف خدا به این صفات را تأویل و مجاز را نمی‌پیمایند بلکه این الفاظ را بایان معانی لغوی آن بکار می‌برند؛ فقط مدعی هستند که کیفیت آن برای ما معلوم نیست.

۳. در اینجا به آیات دیگری که از نظر مضمون، با آیه وارده در متن، یکی است، استدلال کرده است، مانند آیه‌های ۱۷ و ۲۰ سوره نحل و ۳۵ طور.

جدید (وهابیت)

تاریخچه وهابیه

کتاب: فرهنگ فرق اسلامی ص ۴۵۷

نویسنده: دکتر محمد جواد مشکور

«وهابیان» پیروان محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان تمیمی نجدی (۱۱۱۵ - ۱۲۰۶) هستند او پیر و مکتب ابن تیمیه و شاگرد او ابن قیم الجوزی بود که عقاید جدیدی را در جزیره العرب بنیاد نهاد.

نام این فرقه از نام پدر او عبدالوهاب گرفته شده و لقب وهّابی را دشمنان این فرقه به آنان داده‌اند و صحیح این است که ایشان را «محمّديه» در نسبت به شیخ محمد پیشوای این فرقه بنامیم.

شیخ محمد در شهر عینیه از بلاد نجد تولد یافت، پدرش در آن شهر قاضی بود و از کودکی به مطالعه کتب تفسیر و حدیث و عقاید می‌پرداخت.

فقه حنبلی را نزد پدر خود که از علمای حنابله بود بیاموخت.

محمد در سفری که به حج بیت الله الحرام رفت بعد از مناسک به مدینه رفت و در آن جا استغاثه و استعانت مردم را از پیغمبر(ص) در پیش قبر او انکار کرد و گفت: این عمل بر خلاف توحید است و استعانت و حاجت‌خواستن فقط باید از خداوند باشد. سپس به نجد بازگشت و از آن جا به بصره و شام رفت و به مطالعه کتب ابن تیمیه و ابن قیم پرداخت.

ابن تیمیه ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم حرّانی از بزرگترین علمای حنبلی قرن هفتم و هشتم هجری بود و چون عقایدش مخالف افکار علمای معاصرش بود تکفیر شده به زندان افتاد و عاقبت از جور مغولان مهاجم از شام به قاهره گریخت. ولی به سال ۷۱۲ به دمشق برگشت و به سال ۷۲۸ در قلعه دمشق درگذشت.

ابن تیمیه با این که خود و پدرش از علمای حنبلی به شمار می‌رفتند مقید به تبعیت از مذهب فقهی احمد بن حنبل نبود و در مسائل کلامی در توحید غلو می‌کرد.

سرانجام ابن تیمیه در زندان دمشق درگذشت.

شمس الدین ابو عبدالله محمد معروف به ابن قیم الجوزی (۶۹۱ - ۷۵۱) شاگرد ابن تیمیه بود و مانند استاد خود از آراء و افکار مذکور دفاع می‌کرد و به اتهام بدعت‌گذاری در اسلام به زندان افتاد.

محمد بن عبدالوهاب در مسافرتهاى خود ظاهراً به ایران نیز سفر کرده است و در قدیمترین کتابی که در مورد مسافرت وی به ایران سخن رفته است، کتاب «تحفة العالم» تألیف سید عبداللطیف تستری (شوشتری) است.

این کتاب در سال ۱۲۱۶ در حدود ده سال پس از وفات محمد بن عبدالوهاب مصادف با حمله وهابیان به کربلا و نجف تألیف یافته است و در آن کتاب سفر او را به ایران و اصفهان ذکر کرده است.

میرزا محمد تقی خان سپهر نویسنده «ناسخ التواریخ» در مجلد مربوط به قاجاریه در شرح حال محمد بن عبدالوهاب چنین گفته است. «وی از عرب بادیه بود و به بصره سفر کرد و در نزد یکی از علمای آن شهر که شیخ محمد مجموعی بود علم دین آموخت و از آن جا به ایران آمد و در اصفهان متوقف شد و در نزد علمای آن دیار به تحصیل علم و ادب و فقه پرداخت.

شیخ محمد در شهر عینیه رانده شد و در سال ۱۱۰۶ به درعیه از نواحی معروف نجد رهسپار گردید.

امیر درعیه که محمد بن سعود نام داشت مقدم او را گرامی شمرد و سخنان وی را به مصلحت مقام خود دانست و به شیخ محمد وعده مساعدت و یاری در اشاعه عقایدش داد.

شیخ محمد درعیه را موطن خویش قرار داد، و به مردم آن سامان تفسیر قرآن بیاموخت و به اصول مذهب خود آشنا ساخت.

چون عده‌ای به مذهب وی گرویدند، آنان را علیه مردم نجد فرمان جهاد داد و ایشان به یاری محمد بن سعود بر نجد و قبایل ساکن در آن حدود غلبه کردند، و شهر ریاض را فتح کردند و از آن به بعد آل سعود آنجا را پایتخت خود قرار دادند.

شیخ محمد اداره امور مردم را به عهده عبدالعزیز پسر محمد بن سعود واگذار کرد و خود به عبادت و تدریس پرداخت تا در سال ۱۲۰۶ رخت از جهان بربست.

شیخ مفهوم توحید و لا اله الا الله را طوری قرار می‌داد که جز معتقدان به این عقیده موحد دیگری باقی نمی‌ماند.

وی چنین گوید: لا اله الا الله نفی است و اثبات.

قسمت اول لا اله دلالت بر نفی جمیع معبودات می‌کند و قسمت دوم الا الله عبادت را برای خدایی که شریک ندارد ثابت می‌نماید.

همچنین گوید: مهمترین چیزی که خداوند بر آن امر فرموده «توحید» است که مقصود از آن منحصر ساختن عبادت به خدا می‌باشد و زشت‌ترین چیزی که خداوند از آن نهی فرموده، شرک است.

محمد جواد مغنیه در کتاب «هذی هی الوهابیه»، طبع بیروت باستاناد به کتب محمد بن عبدالوهاب و آثار دیگر «وهابیان» می‌نویسد: به نظر وهابیه‌ها هیچ انسانی نه مؤحد است و نه مسلمان مگر این که امور معینی را ترک نماید که از جمله آنها این چند مورد است:

۱ - بوسیله هیچ یک از انبیاء و اولیای خدا به خداوند تعالی توسل نجوید و هر گاه چنین کند و بگوید: ای خدا توسط پیامبرت محمد(ص) به تو متوسل هستم که من را مشمول رحمت خود قرار دهی، چنین کسی به راه مشرکان رفته و عقیده‌اش شرک است.

۲ - به قصد زیارت به قبر پیغمبر(ص) نزدیک نشود و بر آن دست نگذارد و در آن جا دعا نخواند و نماز نگذارد و بر آن بنا و مسجد نسازد و برای آن نذر نکند.

۳ - از پیغمبر طلب شفاعت نکند اگر چه خداوند حق شفاعت را به پیغمبر(ص) اسلام عطا کرده است ولیکن از طلب آن نهی فرموده است.

بر مسلمان جایز است که بگوید: یا الله اشفع لی محمدا، یعنی محمد(ص) را شفیع من قرار ده ولی روانیست بگوید: یا محمد اشفع لی عند الله، یعنی ای محمد(ص) نزد خدا برای من شفاعت کن.

کسی که از پیامبر طلب شفاعت کند مانند این است که از بتان شفاعت خواسته باشد.

۴ - باید هرگز به پیغمبر سوگند نخورد و او را ندا و «یا محمدا» نکند و آن حضرت را با لفظ «سیدنا» توصیف نکند و الفاظی از قبیل: بحق محمد، یا محمد، سیدنا محمد(ص) بر زبان جاری نسازد.

۵ - نذر برای غیر خدا و پناه بردن و استغاثه به غیر خداوند شرک است.

۶ - زیارت قبور و ساختن گنبد و بنابر آنها و تزئین قبور و سنگ و کتیبه نهادن بر آن، و چراغ و شمع گذاشتن بر آن شرک است.

همه مسلمانان معتقدند که هر کس شهادتین گوید مسلمان محسوب می‌شود و خون و مالش محفوظ است اما «وهابی» گویند: قول بدون عمل ارزش و اعتباری ندارد و بنابراین هر کس شهادتین را بخواند ولی از مردگان استعانت بطلبد چنین کسی کافر و مشرک خواهد بود و خون و مال او حلال می‌باشد.

«وهابیان» به پیروی از ابن تیمیه به ظاهر آیات و اخبار عمل می‌کنند و قایل به تاویل و توجیه نیستند، و به استناد ظاهر پاره‌ای از احادیث و آیات برای باری تعالی اثبات جهت می‌کنند و او را مانند «مجسمه» دارای اعضا و جوارح می‌دانند. آنان نخستین پیغمبر را نوح و خاتم ایشان را حضرت محمد(ص) بن عبدالله دانند.

در سرزمین ایشان زیارت قبور وجود ندارد و تمام قبرها با خاک یکسان است و روضه منوره پیغمبر(ص) را که تا به حال باقی می‌باشد طوری قرار داده‌اند که کسی نمی‌تواند بدان نزدیک شود و قبر مطهر ابداء دیده نمی‌شود.

مذهب وهابی اکنون در عربستان سعودی مذهب رسمی است و فتاوی علمای آن مذهب از طرف دولت اجرا می‌شود.

«وهابیان» در فروع مذهب تابع امام احمد حنبل هستند و بر هیچ یک از پیروان مذاهب اربعه مثل: حنفی، شافعی، حنبلی، مالکی ایراد نمی‌گیرند ولی پیروان دیگر مذاهب را از قبیل: «شیعه» و «زیدیه» و «غلاة» را مورد طعن قرار می‌دهند.

«وهابیه» در سال ۱۲۱۶ هجری قمری بعد از خراب کردن قبور بقیع، به کربلا و نجف حمله کردند و حرم حضرت امام حسین(ع) را غارت نمودند و قریب چهار هزار تن از مردم شیعه آن شهر را بکشتند.

ایشان بر آن بودند که گنبد رسول(ص) خدا را نیز خراب کنند و با خاک یکسان نمایند ولی از بیم اعتراض دیگر مسلمانان از این کار خودداری کردند.

گویند: محمد بن عبدالوهاب بر سر قبر رسول(ص) خدا می‌رفت و با عصای چماق گونه خود بر قبر آن حضرت می‌کوفت و می‌گفت: یا محمد، قم ان كنت حیا «یعنی ای محمد(ص) اگر زنده‌ای برخیز» و با این عمل می‌خواست به پیروان خود نشان دهد که پیغمبر(ص) زنده نیست و نباید از او حاجت خواست.

با تبلیغات متعدد عقاید «وهابیان» در افریقا و هند رواج فراوان یافته است چنان که در زنگبار بسیاری از مسلمانان به این مذهب گراییده‌اند.

در هندوستان پیشوای این فرقه سید احمد خان (۱۸۱۷ - ۱۸۹۸) ملقب به (زخڑ) بود که در سال ۱۸۲۲ میلادی در سفر حج خود مذهب وهابی را پذیرفت و در پنجاب به دعوت پرداخت و دولتی شبیه به حکومت «وهابیان» به وجود آورد و کارش

بالا گرفت به حدی که شمال هند را تهدید می‌کرد. وی به علما و واعظان دین در آن نواحی حمله می‌برد و به هر کس که مذهب او را نمی‌پذیرفت اعلان جهاد می‌داد، و هند را «دار الفکر» نامید.

سرانجام امپراطوری انگلیس برای رفع اغتشاش توانست سید احمد خان را به جای خود بنشانند.

در الجزایر امام سنّوسی برای حج به مکه رفت و دعوت «وهابیه» را بشنید و آن را بپذیرفت و پس از بازگشت به موطن خود در انتشار آن کوشید.

در یمن شخصی به نام امام شوکانی (درگذشته در ۱۲۵۰) برخاست و آن عقاید را در آنجا رواج داد.

شیخ محمد عبده در مصر به دو نکته که اساس مذهب «وهابیه» را تشکیل می‌داد توجه کرد که یکی مبارزه با بدعت‌هاست و دیگری باز بودن باب اجتهاد.

وی را در این راه، شاگرد و دوست صدیقش، سید محمد رشید رضا صاحب مجله المنار یاری می‌کرد.

عقاید «وهابیان» در افکار و آثار شیخ محمود شکاری آلوسی نیز تاثیر کرد.

آثار محمد بن عبدالوهاب، کتاب التوحید، کشف الشبهات، تفسیر الشهادة لا اله الا الله، فضل الاسلام، نصیحت المسلمین و مفید المستفید است.

کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب.

وهابیان.

العقیده و الشریعه. ص ۲۳۷ - ۲۵۲.

الاعلام زرکلی، ج ۷، ذیل محمد بن عبدالوهاب.

بیوگرافی «ابن تیمیه»

کتاب: فرهنگ عقائد و مذاهب اسلامی، ج ۳، ص ۱۹

نویسنده: جعفر سبحانی

در ماه ربیع الاول سال ۶۶۱ هجری قمری، درست ۵ سال پس از سقوط عاصمه خلافت عباسی (بغداد) کودکی در یکی از نقاط شام به نام (حران) دیده به جهان گشود و تا ۷ سالگی در آن سرزمین زندگی کرد، ولی بخاطر حمله سپاه مغول، خانواده وی

مجبور به جلای وطن شد و رحل اقامت در شهر شام افکند. پدر او روحانی حنبلی مذهب بود که در عقاید و فقه از مذهب «احمد بن حنبل» (م/۲۴۱) پیروی میکرد، از این جهت فرزند خود را به مدارس «حنابله» فرستاد تا فقه حنبلی را فرا گیرد.

این کودک همان «احمد بن عبد الحلیم، بن تیمیه حرانی» است که آیین وهابیت در قرن ۱۲ هجری بر اساس افکار و آراء او پی ریزی گردید.

شناخت عقاید وهابیان در گرو شناخت ابن تیمیه و آراء و عقاید او است. محمد بن عبد الوهاب مؤسس «وهابیت» بخشی از عقائد او را گرفت، و قسمتهای دیگر آنها را رها کرد و به آن اهمیت نداد.

ابن تیمیه تا سال ۶۹۸ هجری در شام بسان یک روحانی حنبلی میزیست، و تا آن سال از او لغزشی مشاهده نشد و از آن به بعد، یعنی وقتی رساله‌ای به نام «الرسالة الحمویة» نوشت، آثار انحراف در او ظاهر گردید، وی این رساله را در پاسخ پرسش مردم «حماء» (۱) که یکی از شهرهای سوریه است، نوشت و آشکارا برای خدا «جهت» و «سمت» قائل شد و تلویحا او را جسم دانست.

تنزیه خدا از جسم و جسمانی بودن و از هر نوع مماثله با موجودات امکانی یکی از افتخارات اسلام و قرآن است که آشکارا میفرماید «لیس کمثله شیء» (۲) «برای او مانندی نیست» و به خاطر نفی پندار جهت و سمت، او را در همه جا حاضر و ناظر میدانند و می‌فرماید: «و هو معکم این ما کنتم» (۳) «او با شما است در هر کجا باشید». و نیز میفرماید: «و هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله. . .» (۴) «او (خدا) کسی است که در آسمانها خدا است و در زمین خداست». ولی فرزند تیمیه با وجود چنین آیات صریح و روشن و دلایل محکم و استوار متکلمان اسلامی اعم از معتزلی و اشعری و شیعی، خرق اجماع کرد و آشکارا گفت: خدا فوق آسمانها است، و بر عرش خود تکیه کرده است.

مبانی فکری ابن تیمیه در چهار بعد

مبانی فکری ابن تیمیه را در چهار بخش میتوان خلاصه کرد:

۱ - حمل صفات خبری بر معانی لغوی

در اصطلاح علم کلام، بخشی از صفات خدا را، صفات خبری می‌نامند، صفاتی که قرآن و حدیث از آن خبر داده و خرد آنها درک نکرده است، مانند «وجه» و «ید» و «استواء بر عرش» و نظائر آنها که قسمتی از آنها در قرآن، و برخی دیگر در حدیث نبوی وارد شده است.

شکی نیست که معانی لغوی این صفات، ملازم با جسمانی بودن خداست زیرا «وجه» به معنی «صورت» و «ید» به معنی دست و «استواء» به معنی استقرار و یا جلوس، از شؤون موجودات امکانی است، و خدای واجب الوجود، منزله از چنین معانی، میباشد، از این جهت همه طوائف اسلامی به جز گروه «مجسمه» با توجه به قرائنی که در سیاق آیات است، معانی خاصی برای این صفات مطرح میکنند، که با مراجعه به تفاسیر و کتابهای کلامی روشن می‌گردد.

ولی متأسفانه شیخ الاسلام قرن هشتم، اصرار می‌ورزد که آنچه در این باره وارد شده، بر همان معانی لغوی و متداول عرفی باید حمل گردد و کسانی را که این نوع از صفات را بکمک قرائن موجود در آیات و روایات بر معانی مجازی و کنائی حمل می‌کنند، «مؤوله» نامیده و به باد انتقاد می‌گیرد، و به این نیز اکتفاء نمیکند و می‌گویند: همه صحابه و تابعان نیز بر این عقیده بوده‌اند و ما در آینده، ترجمه عبارت «رساله حمویه» او را خواهیم آورد.

۲ - کاستن از مقامات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

بخش دوم تفکر او عادی جلوه دادن مقامات پیامبران و اولیای الهی است و اینکه آنان پس از مرگ کوچکترین تفاوتی با افراد عادی ندارند، او در این راستا، مسائلی را مطرح میکند که همگی یک هدف را تعقیب میکنند، و آن عادی جلوه دادن پیامبران، مخصوصا پیامبر اسلام و اولیاء بزرگ دین است. روی این اساس می‌گوید:

۱ - سفر برای زیارت پیامبر حرام است.

۲ - کیفیت زیارت پیامبر، از کیفیت زیارت اهل قبور تجاوز نمی‌کند.

۳ - هر نوع پناه و سایبان بر قبور حرام می‌باشد.

۴ - پس از درگذشت پیامبر هر گونه توسل به آن حضرت بدعت و شرک است.

۵ - سوگند به پیامبر و قرآن، و یا سوگند دادن خدا، به آنها شرک می‌باشد.

۶ - برگزاری مراسم جشن و شادی در تولد پیامبر، بدعت به شمار می‌رود.

و همچنین... که یکایک آنها به صورت گسترده خواهد آمد و زیر بنای آراء و نظریات او در این مسائل این است که برای توحید و شرک، حد منطقی قایل نشده و روی انگیزه خاصی، آنها را شرک، و بدعت و یا لااقل حرام می‌داند.

او در این قسمت، آراء و نظریاتی را مطرح میکند، که پیش از او، احدی از علمای اسلام، نگفته وی با لجاج خاصی به جنگ همه می‌رود، و از این جهت از همان زمان، و پس از آن، افکار عمومی اهل سنت بر او شورید. و بارها دستگیر و زندانی شد و دهها کتاب بر رد اندیشه‌های او نوشته گردید.

۳ - انکار فضائل اهل البیت

بخش سوم از مبانی فکری او را انکار فضائل مسلم اهل بیت عصمت و طهارت که در صحاح و مسانید اهل سنت وارد شده، تشکیل میدهد وی در کتاب خود به نام «منهاج السنه» که به حق باید آنرا «منهاج البدعه» دانست احادیث صحیحی را که مربوط به مناقب علی و خاندان اوست، بدون ارائه مدرکی، انکار می‌نماید و همه را مجعول اعلام میکند، فضائلی که دهها حافظ و حاکم از محدثان آنرا نقل کرده و بهصحت آنها تصریح کرده‌اند. از باب نمونه می‌گوید:

۱ - نزول آیه: «انما ولیکم الله و رسوله» درباره علی، به اتفاق اهل علم دروغ است، منهاج السنه ج ۱ ص ۱ در حالی که متجاوز از شصت و چهار محدث و دانشمند، بر نزول آن درباره امام تصریح کرده‌اند (۵).

۲ - آیه: (قل لا اسالکم علیه اجرا الا الموده فی القربی، درباره خاندان رسالت نازل نشده است، منهاج السنه ۱۱۸/۲، در حالی متجاوز از چهل و پنج محدث و دانشمند آنرا نقل کرده‌اند (۶).

و همچنین... این نوع نقدها و ردها، علاوه بر اینکه حاکی از عدم مبالغت، در انتقاد است، خالی از یک نوع دشمنی باطنی با خاندان پیامبر نمی‌باشد.

او با گشودن این باب، زحمات احمد بن حنبل را در تثبیت فضائل امام علی - علیه السلام - به هدر داد.

تا پیش از احمد بن حنبل م/۲۴۱، خلیفه راشد بودن امام در میان محدثان اهل سنت جا نیفتاده بود و در این قضیه موافق و مخالف وجود داشت، او بود که علی را رسماً خلیفه چهارم از خلفای راشد اعلام کرد و با زحمات فراوان توانست مساله «تربیع

خلافت را تثبیت کند، و از این طریق با ناصبی گری، سخت مبارزه نمود و کتاب «مناقب الصحابه» او بهترین گواه بر این مطلب است.

«حمصی» می گوید وقتی مساله «تربیع» از جانب احمد بن حنبل اعلام شد، به حضور او رفته و گفتم، کار شما، طعن بر طلحه و زبیر است، او صورت درهم کشید و گفت: من چه کار با آنان دارم؟ آنگاه سخنی از عبد الله بن عمر نقل کردم، او در پاسخ گفت: عمر بهتر از فرزندش است، او علی را عضو شورای شش نفره قرار داد، و علی نیز خود را امیر مؤمنان معرفی کرد، حالا من بگویم، علی امیر مؤمنان نیست؟ (۷).

ولی ابن تیمیه حنبلی از راه امام مذهب خود، منحرف شد و با انکار فضائل امام علی - علیه السلام - ، روح ناصبی گری و انکار فضائل اهل البیت را پرورش داد.

۴ - مخالفت با مذاهب چهار گانه اهل سنت

بخش چهارم از انحراف فکری او مخالفت وی با مذاهب چهار گانه اهل سنت در باب نکاح و طلاق است که فعلا برای ما مطرح نیست، و شاید در برخی از مسائل، حق با ابن تیمیه باشد ولی یک چنین مخالفت با مبانی فکری اهل سنت که اجماع فقهی یک عصر، تا چه رسد به چند عصر را حجت میدانند، سازگار نیست.

محمد بن عبد الوهاب که از نیم خورده ابن تیمیه استفاده می کند، تنها، بخش دوم از مبانی فکری او را گرفت، و به سه بخش دیگر اهمیت نداد، هر چند اخیرا بخش نخست (جهت داشتن خدا) به وسیله مفتی سعودی «عبد العزیز بن باز» به صورت کمرنگ احیاء شده است.

و اخیرا در عربستان سعودی کتابی بنام «علاقة الاثبات و التفویض» پیرامون صفات خبری با تقریظ «عبد العزیز بن باز» منتشر شده است، و مجموع کتاب حاکی است که مؤلف و تقریظ نویس در صدد احیاء بخش نخست از مبانی فکری «ابن تیمیه» هستند.

(فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یکسبون) (سوره بقره آیه ۷۹).

پی نوشتها:

(۱) شهر «حماه» در صد و پنجاه کیلومتری دمشق قرار گرفته است.

(۲) سوره شوری/۱۱.

(۳) سوره حدید/۴.

(۴) سوره زخرف/۸۴.

(۵ و ۶) به الغدیر ۱۵۶/۳ تا ۱۷۲ مراجعه فرمایید.

(۷) طبقات الحنابلة، ۳۹۳/۱.

ابن تیمیه در آئینه اندیشه متفکران

کتاب: فرهنگ عقائد و مذاهب اسلامی، ج ۳، ص ۳۲

نویسنده: جعفر سبحانی

جهان هستی، جهان کنشها و واکنشها، و به اصطلاح علمی، جهان عملها و عکس العملها است، لطیف ترین نسیمی که در آن نقطه جهان می‌وزد، در تلطیف هوای تمام نقاط جهان مؤثر است، و یا نوری که از دورترین نقاط جهان بر زمین میتابد، در پرورش گیاهان و جانداران و دیگر اوضاع جهان مؤثر می‌باشد و اگر بشر برای لمس این تاثیرها و تاثرها وسیله‌ای در اختیار ندارد، آسیبی به ضابطه علمی نمی‌رساند.

ابن تیمیه در سرزمین علم و دانش، مهد فلاسفه و متکلمان و فقیهان اندیشه جسم بودن و جهت داشتن خدا را مطرح کرد و سفر به زیارت مرقد رسول گرامی را تحریم نمود، توسل به ارواح مقدس پیامبران و اولیاء را شرک نامید و بزرگداشت میلاد نبی را، بدعت شمرد و... شکی نیست، به حکم ضابطه یاد شده، این کنشها، بدون واکنش، نخواهد بود، در جهان اسلام پیوسته اندیشمندان غیوری بوده و هستند که از اصول اسلام و دستاوردهای قرآن، به شدت دفاع میکنند، و آنچه در توان دارند، در این راه، نثار مینمایند.

ابن تیمیه، با انتشار رساله «العقیده الحمویة» دست به ریسک بزرگی زد و پس از آن، با ولاء و عشق مسلمانان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بازی کرد و با یک رشته ظاهر سازیه‌ها، سنت هفتصد ساله را، به باد انتقاد گرفت، تبرک به قبر پیامبر را، حرام دانست و از این طریق وصیت شیخین را که سفارش کرده بودند، در کنار قبر پیامبر به خاک سپرده شوند، خدشه دار ساخت.

به طور مسلم، هر یک از این کارها کافی بود که قلمها و خامه‌های اندیشمندان اسلامی بر ضد او به حرکت در آیند، و علمای اسلام، او را به محاکمه بکشند، و توده مردم را از اندیشه‌های زیانبار او بر حذر دارند.

در جهان اهل سنت سابقه ندارد یک عالم حنبلی، بارها به دادگاه دعوت شود، و به تبعید، زندان محکوم گردد و در خود زندان، از مطالعه و نگارش محروم شود و ما اجمال سرگذشت محنت‌بار او را به نقل از شاگرد وی ابن کثیر در تاریخ خود بنام «البدایة و النهایة» در این جا می‌آوریم:

۱ - در سال ۶۹۸، گروهی از فقهاء بر ضد ابن تیمیه قیام کرده و خواستند که او را به مجلس قاضی جلال الدین حنفی احضار کنند، او حاضر نشد، سرانجام در شهر بر ضد رساله او به نام «الحمویة» ندا سر داده شد.

۲ - در هشتم رجب سال ۷۰۵، قضات شهر همراه با ابن تیمیه در قصر نائب السلطنة حاضر شدند و رساله «الواسطیة» ابن تیمیه قرائت شد و در دوازدهم ماه در نشست دوم، کمال الدین زملکانی با او به مناظره پرداخت، و مردم از جودت ذهن و بحث نیکوی مناظر تشکر کردند.

در هفتم شعبان، در نشست سوم، وی به تبعید به مصر محکوم شد، و دمشق را به عزم مصر ترک گفت و چون در آنجا، نیز از نشر اندیشه خود دست‌بر نداشت، در مجلس مخصوصی، شمس بن عدنان با او به مناظره پرداخت، سرانجام ابن محلوف

مالکی قاضی وقت، او را محکوم به زندان کرد، و رسماً بر ضد او در مصر و شام اعلامیه منتشر شد، و این بر حنا بله که ابن تیمیه نیز از آنان بوده، سنگین آمد. و سرانجام پس از فعل و انفعالات، شیخ در ۲۲ ربیع الاول سال ۷۰۷ از زندان آزاد شد و اقامت در مصر را بر انتقال به دمشق ترجیح داد.

۳ - وی پس از آزادی در نشر عقاید خود پافشاری میکرد و این عطاء با او مناظره نموده و او را به محکمه قاضی بدر الدین بن جماعه کشانید قاضی احساس که وی در سخنان خود، نسبت به پیامبر ادب را رعایت نمیکند، او را روانه زندان کرد و سرانجام در آغاز سال ۷۰۸، آزاد شد.

۴ - فعالیت مجدد شیخ سبب شد آخر ماه صفر ۷۰۹ به اسکندریه مصر تبعید شود و پس از هشت ماه اقامت در آنجا، در ۷۰۹ به قاهره بازگشت و در آنجا ماند تا سال ۷۱۲ به شام بازگشت (۱).

۵ - در روز پنجشنبه دوم رجب سال ۷۲۰، به خاطر فتاوی دور از مذاهب اسلامی به دار السعادة احضار شد، قضاة هر چهار مذهب او را نکوهش کردند، و محکوم به زندان شد تا دوم محرم ۷۲۱، از زندان آزاد گردید.

۶ - شکایات فراوانی از علماء و دانشمندان درباره او سبب شد که حاکم وقت او را در قلعه دمشق زندانی سازد، و از هر نوع فعالیت حتی نوشتن، ممنوع گردد و سرانجام در سال ۷۲۸ در زندان جان سپرد (۲).

در این جا از تذکر نکته‌ای ناگزیریم و آن اینکه: ممکن است، کسی یک چنین مقاومت و استواری در راه اندیشه را مایه ستایش بداند و او را اسطوره مقاومت و ثبات در راه عقیده تلقی کند، ولی یک چنین اندیشه جز ساده نگری، چیزی بیش نیست زیرا لجاجت در برابر حق، غیر از مقاومت در راه عقیده است، خصلت نخست کاملاً محکوم و نکوهیده است، و دومی در صورتی قابل ستایش است، که خود عقیده کاملاً مقدس باشد، انسانی که روی یک رشته انگیزه‌های مادی، و اغراض شخصی به ثبات در راه عقیده تظاهر ورزد، آن نیز مقدس نیست.

اگر ثبات در راه عقیده به طور در بست کار خوبی باشد باید شیطان را به خاطر ثبات در عقیده خود، ستایش کنیم زیرا او نیز در راه عقیده خود تا درون دوزخ پیش رفت، و «نار» را بر «عار» برگزید.

ثبات ابن تیمیه، لجاجت در برابر کلیه علمای اسلام و مذاهب چهارگانه اهل سنت بود، او به روشنی می‌دید که اندیشه‌های او درباره صفات خدا و مقامات پیامبر، افکار کلیه فقیهان و قضاة اسلام را بر ضد او شورانیده، و پیوسته دستگیر و تبعید و زندانی می‌شود، و در این میان، مساله سیاسی نبود تا تصور شود که گروهی روی اغراض سیاسی، و یا شخصی و مادی با او در افتاده و پیوسته او را به محاکم قضائی می‌کشند:

در مکتب اهل سنت اتفاق علمای یک عصر، تا چه رسد، اتفاق علماء هفت قرن، حجت و واقع نما است و تخلف از آن تخلف از جامعه اسلامی است که دوزخ را به دنبال دارد. و آنان بر این مطلب با آیه یاد شده در زیر استدلال میکنند آنجا که می‌فرماید:

(و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی و نصله جهنم و ساءت مصیرا) (۳).

کسی که پس از روشن شدن حقیقت از در مخالفت با پیامبر در آید و از راهی جز راه مؤمنان پیروی کند، ما او را از پی همان کسی که دوست داشته، می‌فرستیم و در دوزخ وارد می‌کنیم، چه جایگاه بدی است.

نکته قابل توجه در آیه: جمله (و يتبع غير سبيل المؤمنين) است، که تخلف از جرگه مؤمنان را جائز نمیشمارد اکنون یادآور میشویم که جامعه مؤمنان، متجاوز از هفتصد سال، به قبر و ضریح پیامبر تبرک جسته، و ساختن سایبان و بنا را یک نوع اظهار محبت به پیامبر می‌دانستند، و یکی از فرائض افراد با ایمان، اظهار علاقه به پیامبر و ابراز محبت است، مخالفت با چنین سنت چند صد ساله‌ای، جز تجسم بخشیدن به (و يتبع غير سبيل المؤمنين) چیزی دیگری نیست.

پاسداران اصول و فروع اسلام در عصر ابن تیمیه و پس از او، بیانات نافذ و محکمی درباره شخص او و کتابهای وی، دارند و گاهی قضات مذاهب چهارگانه سند واحدی را امضاء کرده و مردم را از پیروی از افکار وی باز می‌داشتند، و در حیات و پس از مرگ ابن تیمیه، رساله‌ها و کتابهای فراوانی، در نقد اندیشه‌های او نوشته‌اند که ذکر اسامی آنها، مایه اطاله سخن است و ما اکنون به صورت گذرا این شخصیتها را نام می‌بریم شخصیتهایی که هر یک در عصر خود، ستاره فروزانی بودند که امت اسلامی از نور اندیشه‌های آنان، بهره می‌گرفت و هیچ دانشمند اسلامی نمیتواند، نقد و رد آنها را از طریق اغراض شخصی تفسیر کند.

برخورد اندیشه‌ها مایه تکامل است

برخورد دو اندیشه به صورت نفی و اثبات مانند اصطکاک دو سیم مثبت و منفی است که از آن نور و حرارت می‌جهد و به محیط، روشنی و گرمی می‌بخشد، و تکامل علوم و پیشرفت تمدن، در سایه گفت و شنودها، بررسیها و درگیریهای علمی صورت می‌پذیرد، و پس از اندی، فرضیه‌ها به حقیقت، و انکارها و شکها، به علم و یقین تبدیل می‌شود. از این جهت نباید، اختلاف دو دانشمند را با یکدیگر، نشانه حقد و کینه انگاشت و آنرا غیر اصولی توصیف کرد. ولی هر گاه ابراز اندیشه از طرف عالمی سبب شود، که همه دانشمندان بر ضد فکر او بشوند، و به رد و نقد اندیشه‌های او بپردازند، و کوچکترین انعطاف پس از مرور قرن‌ها پدید نیاید، طبعاً باید یک چنین اتفاقی را گواه بر بی‌پایگی آن اندیشه‌ها دانست، و آن را جز از طریق علاقه به اظهار حق، و زدودن باطل، نباید تحلیل کرد.

اختلاف دانشمندان اسلام، با ابن تیمیه درباره صفات خدا، و توحید و شرک، مربوط به ضابطه دوم است، و از روزی که مساله کفر آمیز، تجسم و جهت داشتن خدا، و یا جسارت به ساحت انبیاء و اولیاء از جانب ابن تیمیه عنوان شد، قلمها و خامه‌ها، مناظرات و محاکمات، برای صیانت عقائد توده مردم به حرکت درآمدند، و هر کسی، به نوعی او را محکوم کرد، و سخن او را نقد نمود و بزرگان اهل سنت که با وی هم عصر بودند، و یا پس از وی می‌زیستند، در نقد اندیشه‌های او بیش از بیست رساله نوشتند و ناقدان اندیشه‌های او از شخصیتهایی بودند، که مراجعه به بیوگرافی آنها در کتابهای تراجم، ما را به مقام بلند علمی آنها رهبری می‌کند. اینک در این بخش، به ذکر اسامی، و نقل و گزیده‌ای از سخنان آنها درباره ابن تیمیه اکتفاء میکنیم و اگر رد و انتقاداتی را که از طرف دانشمندان شیعه انجام گرفته، بر آنها بیفزاییم با انبوهی از کتاب و رساله، یا مناظره و محاکمه روبرو می‌شویم که در تاریخ برای خود کم نظیر است.

۱ - صفی الدین هندی ۶۴۴ - ۷۱۵

صفی الدین از داناترین مردم به مذهب امام ابو الحسن اشعری بوده و در هر دو اصول: (اصول دین، و اصول فقه) سرآمد روزگار به شمار می‌رفت؛ وی نخستین کسی است که در سال ۷۰۵ در دار السعاده با ابن تیمیه به مناظره پرداخت، و در تقریر و تبیین مطلب، فوق العاده توانا بود، و در مناظره به یک نقطه فشار می‌آورد، در حالی که ابن تیمیه از شاخه‌ای به شاخه‌ای می‌پرد از این جهت صفی الدین به وی گفت چرا ادب مناظره را رعایت نمی‌کنی، تو گنجشک وار، از شاخه‌ای به شاخه‌ای می‌پری، مجلس مناظره در دار السعاده دمشق، با پیروزی صفی الدین به پایان رسید و ابن تیمیه و دار و دسته او از وظائف دولتی بر کنار شدند (۴).

۲ - کمال الدین زملکانی ت - ۶۷ - ۷۳۳

کمال الدین معروف به قاضی القضاء زملکانی، قاضی توانای منطقه حلب بود، و او دومین کسی است که در سال ۷۰۵ با ابن تیمیه به مناظره پرداخت، و او مؤلف کتاب «الدرۃ المضيئة فی الرد علی ابن تیمیه» است که کشف الظنون از آن یاد کرده است، سبکی می‌گوید: وی نظریه ابن تیمیه را پیرامون زیارت و طلاق رد کرده است (۵).

۳ - شهاب الدین حلبی / م ۷۳۳

شهاب الدین حلبی از دانشمندان بنام دمشق، و معاصر با ابن تیمیه بوده و در نقد نظریه او پیرامون جهت داشتن خدا رساله مستقلى نوشته، و سبکی در طبقات الشافعیه متن رساله وی را در ترجمه او نقل کرده است. وی در آغاز رساله می‌گوید: آنچه مرا به نگارش این رساله وادار کرد این بود که اخیرا رساله‌ای از طرف برخی منتشر شده و کسانی را که قدم راسخی در معارف ندارند، فریب داده است، من نخست عقیده اهل سنت را نقل کرده، آنگاه به نقد عقیده ابن تیمیه می‌پردازم (۶).

۴ - شمس الدین ذهبی / م ۷۴۸

ذهبی از شخصیت‌های بزرگ حنبله است، و در تاریخ و رجال خدمات ارزنده‌ای انجام داده و کتابهای او جزء مصادر رجالی و تاریخی است. وی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ» به ترجمه ابن تیمیه پرداخته و در آنجا چیزی نگفته است. ولی پس از رو شدن عقائد او، نامه گسترده‌ای به وی نوشته و نامه را با این جمله‌ها آغاز میکند:

«یا رب ارحمنی و اقلنی عثرتی... و اسفاه علی السنۃ و اهلها، و اشوقاه الی اخوان یعاوننی علی البکاء...»

خدایا بر من رحم کن و لغزش مرا پس گیر، تاسف بر نابودی سنت پیامبر و اهل آن! (۷)

۵ - صدر الدین مرحل م حدود ۷۵۰

صدر الدین پیشوای بزرگ در کلام اشعری و محقق در دو اصول (اصول دین و اصول فقه) بشمار می‌رود و از ذکاوت شگفت آور و حافظه فوق العاده‌ای برخوردار بود و مناظرات متعددی با ابن تیمیه انجام داد دشمن شکست خورده در سنگر علم در صدد سنگ اندازی در مسائل اجتماعی بر آمد و او را متهم به مطالبی کرد که از آن پیراسته بود (۸).

۶ - علی بن عبد الکافی سبکی م ۷۵۶

علی بن عبد الکافی، از محدثان و فقیهان بزرگ دمشق بوده و نویسنده «طبقات الشافعیه» تاج الدین سبکی فرزند او است، وی در جلد دهم کتاب خود ص ۱۷۶ و... ترجمه گسترده‌ای از پدر آورده که علاقمندان میتوانند به آن مراجعه کنند. وی در فقه، شافعی، و در کلام، اشعری بود، شیخ ذهبی با آنکه به حنبله تعصب می‌ورزید نسبت به او فوق العاده خاضع بود و او را با دو بیتی ستوده که مضمون آنرا می‌آوریم:

«منبر مسجد اموی که گردن می‌کشید، در برابر محدثی مانند سبکی آنگاه که روی آن قرار گرفت، خضوع کرده وی حافظترین مشایخ عصر در حدیث و سخنورترین و داورترین آنهاست» (۹) وی کتاب مستقلى به عنوان رد بر اندیشه‌های ابن تیمیه نوشت، در آن به کلیه شبهات او پیرامون مسافرت برای زیارت پیامبر، و زیارت قبر او پاسخ گفته و آن را «شفاء السقام» نامید. این رساله به سال ۱۳۱۸، در مصر چاپ شده است، وی علاوه بر این کتاب، کتاب دیگری به نام «الدرۃ المضيئة» نوشته و در آغاز آن چنین می‌گوید: ابن تیمیه در اصول عقاید، بدعتها نهاد، و استوانه‌های اسلام و ارکان آن را شکست او مدت‌ها در پوشش پیروی از کتاب و سنت، و تظاهر به دعوت به حق، زیست ناگهان نقاب کنار رفت، پیروی از کتاب و سنت به بدعت گذاری و دوری از مسلمانان تبدیل شد.

۷ - محمد بن شاکر کتبی م ۷۶۴

محمد بن شاکر کتبی مؤلف «فوات الوفيات» که آن را به عنوان «ذیل» کتاب وفیات الاعیان ابن خلکان نوشته است، می‌گوید: ابن تیمیه کتابی پیرامون فضائل معاویه نوشته و فتوی داده است که لعن بر یزید جائز نیست (۱۰).

۸ - ابو محمد یافعی م / ۷۶۸

ابو محمد عبد الله بن اسعد مورخ، معروف به یافعی نویسنده کتاب «مرآة الجنان» در ترجمه ابن تیمیه مینویسد: ابن تیمیه به خاطر مسائل فکری خاصی، زندانی و بازداشت شد، بدترین فتوای وی این بود که از زیارت پیامبر نهی کرده و اعتقاد به «جهت» را مطرح نمود او «استوا» را در آیه (ان الله على العرش استوی) به معنی ظاهری تفسیر می‌کرد و برای خدا، حرف و صوت معتقد بود و برای پیشگیری از سرایت عقیده او در دمشق ندا شد که هر کس بر عقیده او باشد جان و مال او هدر است (۱۱).

۹ - ابو بکر حصنی دمشقی م / ۸۲۹

تقی الدین، پیشوای بزرگ، مؤلف کتاب «دفع شبهه من شبه و تمرّد» که در سال ۱۳۵۰ در مصر چاپ شده است، در کتاب یاد شده می‌نویسد:

در سخنان ابن تیمیه نگریستم، احساس کردم که وی میل به باطل و گرایش به پیروی از آیات متشابه برای فتنه انگیزی دارد در کتابهای او چیزهایی دیدم که زبان را یارای گفتن و انگشتان را قدرت نگارش نیست (۱۲).

۱۰ - ابن حجر عسقلانی م / ۸۵۲

احمد بن حجر عسقلانی، شخصیتی است که نیاز به تعریف و توصیف ندارد او در عصر خود پیشوای بلا منازع بود، و در کتاب «الدرر الكامنة» زندگی ابن تیمیه را منعکس کرده و می‌گوید:

ابن تیمیه در محکمه‌ای که قاضی آن مالکی مذهب بود، محکوم و بازداشت شد، که وقتی قاضی آگاه شد که برخی با او در رفت و آمد هستند، دستور داد، که اگر او را نکشته‌اند، هر نوع تماس با او را ممنوع سازند و چون او کفر ورزیده، کشتن او بدون مانع است.

سرانجام یاد آور میشود، که برخی می‌گویند: او خواهان ریاست بود و از جسارت به خلفاء ابا نداشت (۱۳).

آیا گواهی این شخصیتها کافی در انحراف فکری او نیست؟ آیا باز میتوان او را، پیرو مذهب اهل سنت و جماعت دانست؟ در حالی، که شخصیتهای عظیمی از آنان دست رد بر سینه او زده و افکار او را کاملاً نادرست می‌شمارند و این افراد غالباً با او معاصر بوده و یا کمی پس از او زندگی می‌کردند. و اگر تصور شود، انگیزه این پرخاشگریها مساله «تعاصر» و به اصطلاح حجاب معاصرت بوده است پاسخ آن با خواندن نقدها و انتقادهای متاخران، از وی، روشن می‌گردد، و هم اکنون با آوردن نظریه‌های دانشمندان متاخر از عصر او، واقعیت این انتقادهای آشکار می‌سازیم.

انگیزه پرخاشگریها و در گیریها حس واقع گرایی، یا حجاب معاصرت؟!

در زندگی دانشمندان، انگیزه درگیریها در مسائل فکری و علمی، در گرایشهای درونی به نام «حس واقع گرایی» و «حقیقت طلبی» خلاصه میشود، و این ندائی است که انسان آنرا از درون می‌شنود، و پیوسته با قطع نظر از دیگر انگیزه‌های شخصی و مادی، از حقیقت (و لو به عقیده خودش) جانبداری کرده و چه بسا در راه آن جان و مال خود را نیز نثار کند.

ولی - در عین حال - نمیتوان از عامل دیگری به نام «حجاب معاصرت» چشم پوشید، معاصرت دو دانشمند، حجاب غلیظی است که مانع از رؤیت حقیقت در آینه اندیشه معاصر میشود، و از این جهت ستایش معاصر در کلمات معاصر دیگر کم است، در حالی که برای ستایش گذشتگان قلمها و خامه‌ها پیوسته در حرکت و جریان می‌باشد.

ولی باید توجه نمود پرخاشگری بر افکار و اندیشه‌های ابن تیمیه، ارتباطی به مساله «معاصرت» نداشته، و معاصر و غیر معاصر در این خط یکسان بودند.

پرخاشگران گذشته که با نام و نظریه آنان درباره ابن تیمیه در صفحات قبل آشنا شدیم - هر چند معاصر و یا نزدیک به عصر بودند ولی انتقاد از افکار او اختصاص به معاصران یا نزدیکان به عصر او ندارد بلکه دور افتادگان از عصر او ریشه کن کردن اندیشه‌های او، دست کمی از هم عصران و یا نزدیکان به عصر او را نداشته‌اند، و رشته انتقاد تا این لحظه که قلم نگارنده روی کاغذ می‌گردد ادامه دارد و در تمام اقطار اسلامی عربی و غیر عربی مانند هند و پاکستان، و بنگلادش و ترکیه و ایران، ردیه‌های فراوانی بر مکتب او نوشته‌اند، اینک برای ارائه این حقیقت از دانشمندان بزرگ دیگری نام می‌بریم، که راه گذشتگان را پیموده‌اند، و باید بدانیم تا اندیشه‌های ایشان به وسیله قدرتهای ذی نفع، ترویج می‌شود، این راه ادامه خواهد داشت، زیرا دانشمندان اسلامی، سخن حضرت رسول را که فرمود: «إذا ظهرت البدع فلعلي العالم ان يظهر علمه و الا فعليه لعنة الله» (۱۴) را به خاطر سپرده‌اند و رهروان این راه هستند، مگر اینکه این فتنه بخوابد، و محیط زیست اسلامی از این سموم پاک گردد.

۱۱ - جمال الدین اتابکی (۸۱۲ - ۸۷۴)

وی مؤلف کتاب «المنهل الصافی و المستوفی بعد الوافی» است که به عنوان استدراک دوم بر «وفیات» ابن خلکان نوشته شده است و او مینویسد: ابن تیمیه در یکی از محاکم سندی را امضاء کرد و در آن خود را اشعری مذهب خواند، و صریحاً گفت: که ظاهر آیه (الرحمن علی العرش استوی) مقصود نیست و نزول خدا به آسمان اول، بسان استواء او بر عرش، برای او مجهول است، آنگاه از گفته‌های قبلی خود توبه کرد و گروهی از علما بر صحت سند و امضاء او گواهی دادند (۱۵).

۱۲ - شهاب الدین ابن حجر هیتمی (م ۹۷۳)

ابن حجر هیتمی در کتاب «الفتاوی الحدیثه» ابن تیمیه را چنین معرفی می‌کند: ابن تیمیه کسی است که خدا او را خوار و ذلیل و گمراه و کور و کر ساخته است و پیشوایان بزرگ، فساد عقیده و دروغ بودن اقوال او را روشن ساخته و هر کس مایل است به کتاب پیشوای بزرگ که در امامت و جلالت و اجتهاد او اتفاق نظر است یعنی ابو الحسن سبکی، و کتاب فرزند او تاج الدین و نوشته عز بن جماعت و شخصیت‌های دیگر از فقهای شافعی و مالکی و حنفی، مراجعه کند.

ابن تیمیه نه تنها متاخرین را به باد انتقاد می‌گیرد بلکه بر پیشینیان مانند عمر بن الخطاب و علی بن ابی طالب نیز اعتراض می‌نماید. خلاصه، سخن او قیمت ندارد، و باید او را بدعت گذار، گمراه و گمراه کننده دانست. خدا با عدلش با او رفتار کند و ما را از شر عقیده او حفظ نماید. او برای خدا جهت ثابت کرده و برای وجود او جزء اندیشیده است (۱۶).

۱۳ - ملا علی قاری (م ۱۰۱۶)

وی شارح کتاب «الشفاء فی تعریف حقوق المصطفی» نگارش عیاض بن موسی (م ۵۴۴) است و این کتاب از نفیس‌ترین کتابهایی است که درباره حقوق پیامبر گرامی نوشته شده است و آنرا گروهی شرح کرده‌اند، از آنهاست، ملا علی قاری که شرح وی بر شرح شفای قاضی عیاض معروف است، وی می‌گوید: ابن تیمیه سفر زیارتی را تحریم کرده و راه افراط را در پیش گرفته است، همچنان گروهی که آن را از ضروریات دین شمرده‌اند، که انکار آن مایه کفر است، راه افراط رفته‌اند هر چند

نظریه دوم، نزدیک به حقیقت است، زیرا تحریم چیزی که علماء اسلام بر استحباب آن اتفاق دارند، بالاتر از تحریم چیزی است که علماء بر مباح بودن آن، اتفاق داشته باشند، و دومی در نظر دانشمندان مایه کفر است (۱۷).

۱۴ - المکناسی معروف به ابن القاضی (۹۶۰ - ۱۰۲۵)

وی ابن تیمیه را در کتاب خود به نام «دره الحجال فی اسماء الرجال» نام برده و می‌گوید: او فتاوی شاذ داشت، و خیال میکرد که مجتهد است (۱۸).

۱۵ - شیخ محمد بخیت (م پس از ۱۳۳۰)

شیخ محمد بخیت از علمای بزرگ «ازهر» و از مدرسان عالی مقام آنجا بوده و مرحوم مصلح بزرگ شیخ محمد حسین کاشف الغطاء در کتاب خود به نام «نقض فتاوی الوهابیه» یاد آورد می‌شود که در سال ۱۳۳۰ در مصر، در مجلس درس او حاضر شده و از او بهره گرفته است. وی در کتاب «تطهیر الفؤاد من دنس الاعتقاد» عبارت ابن حجر را در فتاوی حدیثه نقل کرده آنگاه یاد آور می‌شود در زمان ما گروهی به نشر کتابهای ابن تیمیه همت گمارده، و فتنه خوابیده را بیدار می‌کنند، از این جهت بر خود لازم دیدم که کتاب «شفاء السقام» سبکی را که بهترین رد بر ابن تیمیه است منتشر سازم (۱۹) و در حقیقت کتاب «تطهیر الفؤاد» را به عنوان مقدمه کتاب سبکی نوشته و هر دو در سال ۱۳۱۸ در مصر چاپ شده است.

۱۶ - یوسف ابن اسماعیل نبهانی (۱۲۶۵ - ۱۳۵۰)

یوسف بن اسماعیل نبهانی، رئیس محکمه حقوق بیروت، مؤلف «القصیده الرائیة الصغری فی ذم البدعة الوهابیه» در کتاب «شواهد الحق» پس از یاد آوری گروهی از منتقدان بر ابن تیمیه مینویسد: دانشمندان مذاهب چهارگانه بر رد بدعتهای ابن تیمیه اتفاق نظر دارند، نه تنها مطالب او را استوار ندانسته‌اند، در کمال عقل او نیز خدشه کرده‌اند. او با اجماع مسلمانان مخالفت کرده مخصوصاً آنچه مربوط به سرور مرسلین است (۲۰).

نبهانی از نویسندگان معروف قرن چهاردهم اسلامی است و کتاب ارزشمند او به نام «الشرف المؤبد» از کتابهای جاودان می‌باشد، و مجموع کتاب حاکی است که یک فرد واقع گرا بوده است.

۱۷ - شیخ سلامه قضاعی عزامی (م ۱۳۷۹)

شیخ سلامه از دانشمندان ازهر، مؤلف کتاب «فرقان الفرقان» است که در مقدمه «الاسماء و الصفات» بییهقی چاپ شده است، از همین کتاب احاطه او بر مسائل کلامی، و حدیث نبوی کاملاً هویدا است وی می‌گوید: مذهب ابن تیمیه معجونی از مذاهب گوناگون است.

او در مساله توحید، کاملاً از مذهب «کرامیه» (۲۱) پیروی می‌کند که برای ذات خدا، اجزاء، جهت، مکان، حرکت، فرود و بالا رفتن قائل است.

در برخورد با دیگر مذاهب اسلامی، ویژگی خوارج به خود میگیرد، تمام فرق اسلامی را تکفیر می‌کند، و همه را مشرک می‌داند، او در نوشته‌های خود دچار تناقض است، نخست مدعی می‌شود که اگر حوادث را تعقیب کنیم، به سر آغاز آن نمی‌رسیم و صحابه و تابعان نیز بر این عقیده بوده‌اند، اندکی بعد می‌گوید: صحابه در نخستین چیزی که خدا آفریده اختلاف کرده‌اند که آیا آن آب است یا قلم، در حالی که اختلاف در نخستین آفریده با بی نهایت بودن خلقت سازگار نیست.

او در حالی که به «جهمیه» بد می‌گوید ناگهان «جهمی» می‌شود و می‌گوید: آتش دوزخ پایان می‌پذیرد و کافران در دوزخ جاودان نیستند (۲۲).

۱۸ - شیخ محمد کوثری مصری/م ۱۳۷۱

کوثری از نوادر روزگار در تتبع و کتاب شناسی و آشنایی به فرق اسلامی است، وی با انتشار کتاب سبکی به نام «السيف الصيقل» و افزودن تکمله‌ای بر آن، ضربت مهلکی بر وهابیت در مصر فرود آورد. وی در مقدمه اسماء و صفات بیهقی از کتاب غوث العباد (ط حلبی مصر) از ابن تیمیه نقل می‌کند که وی تصریح کرده که خدا می‌تواند بر پشت مگسی قرار گیرد تا چه رسد به عرش با آن عظمت! و همه اینها گواه بر مجسم بودن او است (۲۳).

۱۹ - محمد ابو زهره/م ۱۳۹۶

شیخ محمد ابو زهره کتابی پیرامون زندگی ابن تیمیه نوشته و تا آنجا که توانسته کوشیده است نقاط ضعف او را منعکس نکند، ولی سر انجام ناچار می‌شود در مواردی نظریه‌های او را تخطئه کند از آن موارد: مساله منع تبرک به آثار پیامبر است می‌گوید: من با ابن تیمیه در مساله تبرک به آثار پیامبر کاملاً مخالف هستم. تبرک به اثر، عبادت صاحب اثر نیست، بلکه مایه یاد آوری و عبرت‌گیری و بصیرت طلبی است (۲۴).

۲۰ - در این جا دامن سخن با نقل مضمون سندی که قضات چهارگانه مذاهب اهل سنت درباره ابن تیمیه امضاء کرده‌اند به پایان می‌رسانیم تا روشن شود که نظر علماء و قضات نسبت به این مرد چگونه بوده است.

پس از بالا گرفتن اندیشه‌های ابن تیمیه، قضات مذاهب چهارگانه، همگی تصمیم بر طرد او گرفتند، تا او را به خاطر جسارت‌های زیاد از پیکر امت اسلامی جدا سازند و سرانجام او را یک مرد منحرف معرفی کردند که باید از نشر اندیشه‌های خود دست بردارد، و در غیر این صورت، زندانی می‌گردد و به توده مردم آگاهی داده میشود که از او پیروی نکنند این سند را افراد یاد شده در زیر که قضات مذاهب چهار گانه بودند امضاء کردند: (۲۵).

۱ - بدر بن جماعه، قاضی شافعیه.

۲ - شهاب الدین جهیل، قاضی مالکیه

۳ - محمد بن جریری انصاری، قاضی حنفیه

۴ - احمد بن عمر مقدس حنبلی قاضی حنابلہ

آیا با وجود این کلمات و این محکومیتها، برای کسی جای شک و شبهه باقی می‌ماند؟ یک نفر یا دو نفر را می‌توان گول زد و دین یک نفر و دو نفر را می‌توان خرید، نه چهار قاضی القضاات مذاهب چهار گانه که دهها قاضی زیر نظر آنها کار می‌کنند.

پی‌نوشت‌ها:

(۱) البدایة و النہایة، ج ۱۴، ص ۵۲ و...

(۲) المنہل الصافی و المستوفی بعد الوافی، ص ۳۴۰.

(۳) سوره نساء/۱۱۵.

(۴) طبقات الشافعیة ۱۶۲/۹ - ۱۶۴.

- (۵) طبقات الشافعية ۱۹۰/۹ - ۱۹۱ - كشف الظنون ۷۴۴/۱ و هدية العارفين ۸۴۶/۲.
- (۶) - طبقات الشافعية ۳۵/۹.
- (۷) تكملة السيف الصقيل، ص ۱۹۰ و مقدمه اسماء و صفات بيهقي ص ۱۳۹.
- (۸) طبقات الشافعية ۲۵۳/۹.
- (۹) فرقان القرآن/ ۱۲۹.
- (۱۰) فوات الوفيات ۷۷/۱.
- (۱۱) مرآة الجنان ۲۷۷/۴، ۲۴۰.
- (۱۲) دفع شبهة من شبه و تمرد - ص ۲۱۶.
- (۱۳) الدرر الكامنة، ج ۱ ص ۱۵۴ - ۱۵۶.
- (۱۴) كنز العمال ۹۰۳/۱ و ۲۹۱۴۰/۱۰، سفينة البحار مادة «بدع».
- (۱۵) المنهل الصافي، ج ۱ ص ۳۳۶ - ۳۴۰.
- (۱۶) الفتاوى الحديثة، ص ۸۶ سخن ابن حجر گسترده است به همین اندازه بسنده شد.
- (۱۷) حاشیه نسیم الرياض، ج ۳ ص ۵۱۴.
- (۱۸) درة الحجال فی اسماء الرجال ۳۰/۱، این کتاب به عنوان ذیل بر کتاب «وفیات الاعیان» ابن خلکان نوشته شده است.
- (۱۹) تطهير الفؤاد من دنس الاعتقاد ص ۹ - ۱۲ - چاپ مصر.
- (۲۰) کتاب شواهد الحق، با پنج رساله دیگر بنام «علماء المسلمين و الوهابيون» به همت حسین حلمی در استامبول چاپ شده است.
- (۲۱) منسوب به کرام سجستانی است که در سال ۲۵۰ درگذشته است و گروه مجسمه، پیرو این مذهب می‌باشند.
- (۲۲) فرقان القرآن/ ۱۳۲ - ۱۳۷.
- (۲۳) مقدمه اسماء صفات، ص ب.
- (۲۴) ابن تیمیه حیات و شخصیت، ص ۲۲۸.
- (۲۵) السیف الصقيل ص ۱۵۵، دفع شبهة من شبه و تمرد، ص ۴۵.

محمد بن عبد الوهاب و حرکت وهابیت

کتاب: فرهنگ عقائد و مذاهب اسلامی، ج ۳، ص ۵۴

نویسنده: استاد جعفر سبحانی

فتنه ابن تیمیه خاموش شده بود، و اندیشه‌های او و شاگردش ابن القیم می‌رفت که در لابلای کتابها دفن شود، که ناگهان چهار قرن بعد، این افکار مجدداً جان تازه‌ای به خود گرفت و توسط محمد بن عبد الوهاب احیاء گردید.

محمد بن عبد الوهاب در سال ۱۱۱۵ در شهر «عیینه» واقع در صحرای «نجد» عربستان چشم به جهان گشود و در سال ۱۲۰۶ یا ۱۲۰۷ دیده از جهان فرو بست.

پدرش عبد الوهاب از علمای حنبلی و مورد احترام مردم شهر خود (عیینه) بود.

فرزند عبد الوهاب پس از به پایان رساندن دروس مقدمات، زادگاهش را ترک گفت و به مدینه مهاجرت کرد و پس از اقامت کوتاهی در مدینه به بصره و سپس به بغداد و آنگاه به کردستان و همدان و اصفهان روانه شد و در هر یک از این شهرها مدتی چند اقامت گزید تا آنجا که به شهر «قم» نیز آمد و سرانجام تصمیم گرفت که به زادگاه خود برگردد و پس از بازگشت، هشت ماه از مردم دوری گزید، و سپس مردم را به آیین جدیدی فرا خواند (۱).

در بسیاری از کتابهای عربی، مسافرت شیخ به شهرهای مختلف و اقامت او در آن مناطق آمده است. و قدیمی‌ترین کتاب فارسی که در آن نامی از محمد بن عبد الوهاب و پاره‌ای از عقاید او به میان آمده است، کتاب «ذیل تحفه العالم» نوشته «عبد اللطیف شوشتری» است (۲).

وی سالها در هند اقامت داشت و با محمد بن عبد الوهاب معاصر بود.

کتاب فارسی دیگری که از این مردم نام برده، کتاب مآثر سلطانیه تألیف عبد الرزاق دنبلی ت (۱۰۶۷) - م (۱۲۴۲) است که توقف طولانی شیخ را در اصفهان برای فراگیری فقه و اصول متذکر شده است (۳) سومین کتاب فارسی که از او نام برده کتاب سفرنامه میرزا ابو طالب اصفهانی است که او نیز با شیخ معاصر بوده و مسافرت او به اصفهان و اکثر بلاد ایران و خراسان تا سر حد غزنین را آورده است (۴).

غالب بیوگرافی نویسان، درباره محمد بن عبد الوهاب یادآور میشوند که از همان دوران جوانی سخنان زننده‌ای از او شنیده می‌شد، و پدر او که مرد صالحی بود، نیز انحراف او را پیش‌بینی میکرد.

شیخ در جوانی غالباً به مطالعه زندگی نامه کسانی که مدعی نبوت شده بودند مانند مسیلمه کذاب و سجاج و اسود عنسی و طلیحه اسدی علاقه خاصی داشت (۵).

اگر این گزارش درست باشد، حاکی از آن است که او از همان آغاز، سودای رهبری را در سر می‌پرورانده و سرانجام این سودا در دعوت وهابگری جلوه کرد، و از این طریق به تکفیر تمام فرق اسلامی پرداخته و دیگران را جاهل و نادان و مشرک و بدعت گذار نامیده و این سیره همه بدعت گذاران و فرقه سازان است.

انتقال به «حریمه»

پدر محمد بن عبد الوهاب از محل اصلی خود به نام عیینه به بخش حریمه منتقل شد و در آنجا زیست تا در سال ۱۱۴۳ مرگ او فرا رسید. او از فرزند خود راضی نبود و پیوسته او را سرزنش میکرد. حتی برادرش سلیمان بن عبد الوهاب از مخالفان سر سخت وی بود و بعدها کتابی در رد اندیشه‌های او نوشت. وقتی پدر فوت کرد، او محیط را برای اظهار عقاید خود بی مانع دید، ولی با هجوم عمومی مردم حریمه روبرو شد و نزدیک بود که خونس را بریزند. ناچار از آنجا به زادگاه خود عیینه باز گشت، پس از ورود به زادگاهش با امیر آنجا به نام عثمان بن معمر پیمان بست که هر یک از آن دو، بازوی دیگری باشد و امیر اجازه دهد او عقاید خود را بی پرده مطرح کند.

شاید نتیجه آن، این باشد که امیر بر همه امیر نشینهای منطقه نجد که عیینه نیز یکی از آنهاست تسلط یابد. آنگاه برای اینکه پیوند محمد بن عبد الوهاب با امیر استوارتر گردد، وی خواهر امیر را گرفت و پس از بستن عقد، و وعده همکاری صمیمانه، شیخ به امیر گفت: امید است خدا نجد و اعراب نجد را به تو ببخشد!

بدینگونه پیمانی میان شیخ و امیر بسته شد که در حقیقت داد و ستدی بیش نبود (۶).

شیخ، منطقه را به امیر بخشید، در حالی که نه از تقوای او آگاهی صحیح داشت و نه از سرانجام کار او! پس از این پیمان نخستین اثر آن این شد که قبر زید بن الخطاب، برادر خلیفه دوم، با خاک یکسان گشت زیرا از دید شیخ، بنای بر قبور بدعتی بود که باید از میان می‌رفت، ولی همین کار، واکنشهایی در منطقه ایجاد کرد و امیر احساء و قطیف به نام سلیمان حمیری، به امیر عیینیه (عثمان بن معمر) فرمان داد که هر چه زودتر این فتنه را بخواباند و شیخ را به قتل برساند امیر عیینیه ناچار شد که عذر شیخ را بخواهد تا او عیینیه را ترک کند. در این موقع شیخ منطقه سومی را به نام «درعیه» برگزید و در سال ۱۱۶۰ به آنجا منتقل شد. این بخش همان زادگاه مسيلمه کذاب بود.

شیخ پس از آمدن به درعیه با امیر منطقه محمد بن سعود، نیای خاندان سعودی، تماس گرفت و همان پیمانی که با امیر عیینیه بسته بود، با محمد بن سعود بست، و همان طور که منطقه را با عربهای ساکن آن، به عثمان بن معمر فروخته بود، این بار به ابن سعود فروخت. (۷)

ناگفته پیداست جنگها و نبردهای آنان با کفار و مشرکان نبود. حملات آنان در یک قرن و نیم تنها به قبائل اسلامی و کشورهای همجوار بود که همگی گوینده «لا اله الا الله، محمد رسول الله» بودند و پیوسته خدا را عبادت میکردند و فرائض را به جای می‌آوردند.

اما چرا مردم از نظر محمد بن عبد الوهاب کافر و مشرک بودند؟ دلیل آن این است که بر قبور صالحان سایبانی ساخته و به زیارت قبر پیامبر می‌آمدند و به ارواح مقدسه توسل می‌جستند!!

ابن سعود از پیمان خود با شیخ فوق العاده خوشحال بود، ولی دو چیز را با او مطرح کرد:

۱ - اگر ما تو را یاری کردیم و کشورها را گشودیم میترسیم ما را ترک کنی و در نقطه دیگری سکنی گزینی!

۲ - ما در فصل رسیدن میوه‌ها از مردم درعیه مالیات می‌گیریم. می‌ترسیم که تو مالیات را تحریم کنی!

شیخ در پاسخ گفتار ابن مسعود گفت: من هرگز تو را با دیگری عوض نخواهم کرد و خدا در فتوحاتی که نصیب ما خواهد کرد، غنائمی قرار خواهد داد که تو را از این مالیات ناچیز بی‌نیاز خواهد ساخت (۸) سپس برای تحکیم روابط میان دو خانواده، امیر درعیه دختر شیخ را به ازدواج فرزند خود عبد العزیز در آورد، و از این طریق رابطه زناشویی میان دو خانواده برقرار شد و تا کنون نیز این رابطه در شعاع گسترده‌ای محفوظ مانده است (۹).

موحدی جز من و جز چند نجدی نیست

پیمان شیخ با «محمد بن سعود» به مرور زمان استحکام بیشتری یافت. نخستین برنامه‌ای که شیخ برای محاربه با کفار اریخت، گرفتن انتقام از امیر «عیینه» به نام «عثمان بن معمر» بود، زیرا وی به اشاره امیر «احساء» و «قطیف» که در منطقه از مقام برتری برخوردار بود، پیمان خود را شکست. اندیشه انتقام هنگامی قوت گرفت که شیخ آگاه شد وی با امیر «احساء» مکاتبات سری دارد، و در صدد خیانت به شیخ می‌باشد، از این جهت دو نفر از جانب شیخ به نامهای «احمد بن راشد» و «ابراهیم بن زید» اعزام شدند که امیر عیینیه را ترور کنند. هر دو نفر پس از ورود به منطقه او را در حال خواندن نماز جمعه ترور کردند، و این مطلبی است که هم اکنون سعودیها به آن اقرار دارند، و در کتابی که اخیراً به عنوان «رسائل محمد بن عبد الوهاب» با نظارت عبد العزیز بن باز مفتی عربستان سعودی منتشر شده چنین آمده است:

«عثمان بن معمر مشرک و کافر بود و مسلمانان وقتی از کفر و شرک او آگاه شدند، تصمیم گرفتند که او را بکشند.»

از این جهت در ماه رجب ۱۱۶۳ وقتی او از نماز جمعه فارغ گشت، هنوز از مصلی خارج نشده بود که او را به قتل رساندند. سه روز پس از قتل او، خود شیخ وارد عیینه شد و برای آنان حاکمی به نام «مشاری بن معمر» تعیین کرد (۱۰).

این نخستین خونی بود که بوسیله ایادی شیخ، در منطقه ریخته شد. و در حقیقت نخستین کافری!!! که به دست آنان کشته شد، مردی بود که در سنگر عبادت، اقامه نماز می کرد! و هنوز دقایقی از پایان نماز نگذشته بود که به خون خود در غلطید. او جرمی جز این نداشت که حاضر به خضوع در برابر شیخ نشده بود. (و ما نقموا منهم الا ان يؤمنوا بالله العزيز الحميد) (البروج - ۸)

ترور امیر عیینه به اتهام کفر و شرک، حاکی از عقیده شیخ درباره همه مردم نجد، بلکه تمام مسلمانان است، زیرا جز گروه معدودی در «درعیة» همه مردم نجد و همه مسلمانان با امیر «عیینه» هم عقیده بودند. اگر انگیزه قتل او، کفر و شرک او بود، می بایست همه را به این جرم بکشند.

اتفاقا کلیه لشکر کشی ها و نبردهای شیخ با طوائف نجد و قبائل منطقه روی این اصل بود. و در حقیقت همه مسلمانان جهان جز شیخ و اتباع او کافر و مشرک بودند!!!

نظامی که شیخ در عیینه به وجود آورد و امیری را که برای مردم آنجا نصب کرد، نتوانست رضایت مردم را جلب کند. سرانجام بر او شوریدند. وقتی خبر به شیخ و محمد بن سعود رسید، فوراً با گروهی بر عیینه حمله و همه شهر را با خاک یکسان کردند، تا آنجا که درختها را سوزاندند، و چاهها را پر کردند و مردها را کشتند و زنان را اسیر کردند و به نوامیس مردم تجاوز نمودند و فزون تر از آن نیز جنایاتی کردند که قلم از بیان آن شرم دارد و این شهر تا به امروز، به صورت ویرانه ای باقی مانده است. به عقیده شیخ، این عذابی بود که خدا برای آنان فرستاد (۱۱).

کشتن امیر عیینه و لشکر کشی مجدد و ویران کردن شهر و کشتن مردان و اسیر کردن زنان، رعب و وحشتی در منطقه بوجود آورد، و شیخ و محمد بن سعود را بر توسعه حکومت تشویق کرد. از این جهت محمد بن عبد الوهاب نامه هایی به مردم نجد نوشت، و آنان را به مذهب توحید!!! دعوت کرد. آنان که آئین او را می پذیرفتند، در امن و امان بودند. ولی آنان که مذهب او را رد می کردند، پیوسته مورد هجوم اتباع شیخ بودند، و سالیان درازی نبرد میان نجد و احساء برقرار بود.

حملات وحشیانه اتباع شیخ، گروهی را بر آن داشت که پرده از اعمال شیخ بردارند. و جهان را متوجه جنایات وی سازند. برادر شیخ (سلیمان بن عبد الوهاب) در کتاب خود به نام «الصواعق الالهیه» به شیخ و اتباعش چنین خطاب می کند:

«شما به کوچکترین چیز، بلکه با کوچکترین ظن و گمان مردم را تکفیر می کنید. شما کسانی را که آشکارا معترف به اسلامند، کافر می شمارید. حتی آنان را که در تکفیر این گروه توقف می کنند، نیز کافر می دانید» (۱۲).

دعوت شیخ به آیین توحید و تظاهر به مبارزه با شرک، در آغاز کار بسیار جالب و فریبنده بود و افرادی که از دور ناظر بر دعوت شیخ بودند، مجذوب آوازه دعوت او شده، حتی سید محمد بن اسماعیل که یکی از امرای یمن بود، در یک قصیده طولانی شیخ را ستود که مطلع آن چنین است:

سلام علی نجد و من حل فی نجد
و ان کان تسلیمی علی البعد لا یجدی!
دروود بر نجد و کسانی که در آنند

هر چند درود من از دور، سودی ندارد

ولی هنگامی که خبر کشتارها و حملات وحشیانه وهابیان به وی رسید، از قصیده‌ای که در مدح او سروده بود، پشیمان شد و قصیده دیگری در نکوهش او سرود که مطلع آن چنین است:

رجعت عن القول الذی قلت فی نجد
فقد صح لی عنه خلاف الذی عندی!

از سخنی که درباره نجد گفته بودم، برگشتم، زیرا خلاف آنچه که در گذشته فکر میکردم، برای من ثابت شد.

شاعر یمنی به قصیده دوم اکتفاء نکرد و این قصیده را شرح کرد و نام آن را «محو الحوبه فی شرح ابیات التوبه» نهاد (۱۳).

تکفیر مسلمین، یگانه شعار محمد بن عبد الوهاب!

آیین وهابیت، آیین نفاق افکن و تفرقه آفرینی است که از روز نخست چنین پیامدی را بدنبال داشت. محمد بن عبد الوهاب در خطبه‌های نماز جمعه می‌گفت هر کس به پیامبر متوسل شود، کافر شده است، و عجیب این که برادرش سلیمان سخت با او مبارزه می‌کرد. روزی به برادرش گفت: ارکان اسلام چند است؟ گفت: پنج تا (شهادتین، بپا داشتن نماز، و پرداختن زکات، فریضه حج، روزه رمضان) (۱۴). برادر گفت: تو رکنی را نیز بر آن افزوده‌ای، و آن اینکه هر کس از تو پیروی نکند مسلمان نیست و این نیز رکن ششم است (۱۵).

روزی به برادر خود گفت: خدا در هر شب از شبهای ماه رمضان چند نفر را از آتش دوزخ آزاد می‌کند؟ گفت: در هر شب صد هزار نفر، و در شب آخر ماه رمضان به اندازه همه کسانی که در آن ماه آزاد کرده، یکجا آزاد می‌فرماید.

برادر گفت: پیروان تو به یک دهم این مقدار نیز نرسیده است، پس این مسلمانانی که خدا آنها را آزاد می‌کند، کجا هستند؟ تو که مسلمانان را در خود و اتباع خود محصور ساخته‌ای! شیخ در پاسخ برادر ماند و چیزی نگفت.

کار نزاع میان دو برادر به جایی رسید که سلیمان بر جان خود ترسید و در عیه را به قصد مدینه ترک گفت و در آنجا رساله‌ای بر رد برادر نوشت و برایش فرستاد. متأسفانه رساله مؤثر واقع نشد، بلکه کتابهای دیگری نیز که علمای حنبلی و دیگران نوشتند، در او مؤثر نیفتاد.

شعار وهابیان: تکفیر مسلمانان جهان
کفر چو منی گزاف و آسان نبود
محکم‌تر از ایمان من، ایمان نبود
در دهر یکی چو من، و آنهم کافر
پس در همه دهر، یک مسلمان نبود!

از روزی که احمد بن تیمیه مکتب خود را پی ریزی کرد، تلویحا و تصریحا خود و اتباع خود را موحد و مسلمان دانسته و دیگر طوائف را کافر و مشرک می‌شمرد. برخی از اعمال مسلمانان از قبیل توسل به پیامبر و سفر برای زیارت قبر وی و جشن گرفتن در موالید را شرک و بدعت توصیف می‌کرد و مفاد آن این بود که مرتکبین این اعمال، مشرک بوده و طبعاً کافر نیز خواهند بود. پس از ابن تیمیه (کاسه لیس) سفره او محمد بن عبد الوهاب همین شعار را تکرار کرد و در رساله «اربع قواعد» در قاعده چهارم می‌گوید:

«مشرکان زمان ما بدتر از مشرکان گذشته‌اند، زیرا مشرکان گذشته، در حال رفاه، شرک می‌ورزیدند، اما در حال سختی به خدای یگانه پناه می‌بردند و خالصانه، تنها او را می‌خواندند، اما اینان در هر دو حال به پیامبر متوسل شده و می‌ورزند»!! (۱۶)

و در رساله دیگر می‌گوید:

«توحیدی که مشرکان زمان ما آن را انکار کرده‌اند، توحید در عبادت است» (۱۷).

ما در تحلیل عقاید وهابیت توحید و شرک را به صورت منطقی تعریف کرده و حد و مرز آن را بیان خواهیم کرد و روشن خواهیم ساخت که اگر معیاری را که این دو نفر برای توحید و شرک ترسیم می‌کنند، صحیح باشد، هرگز در روی زمین نمیتوان موحدی یافت و اساس اشتباه هر دو نفر این است که برای عبادت حد صحیحی قائل نشده و هر نوع توسل به اسباب را پرستش سبب خوانده‌اند، و میان تعلق به سبب، و عبادت سبب فرقی قائل نشده‌اند.

شعار وهابیان در تکفیر مسلمانان به قدری افراطی و شور است که به اصطلاح «حتی خان هم فهمیده» تا آنجا که یکی از طرفداران آنان مانند آلوسی صاحب تاریخ نجد، بر آنان خرده گرفته و می‌گوید:

«سعود بن عبد العزیز به اطراف لشکرکشی کرد و بزرگان عرب در برابر او سر فرود آوردند ولی متأسفانه او مردم را از زیارت خانه خدا باز داشت و بر خلیفه عثمانی خروج کرد و مخالفان خود را تکفیر نمود و در قسمتی از احکام شدت عمل به خرج داد و درباره برخی از اعمال مسلمین با دیدی ظاهر بینانه قضاوت کرد و آنان را متهم به شرک ساخت، در حالی که اسلام، آیین سهل و آسان است، نه آیین سخت، آنچنان که علمای نجد اندیشیده‌اند و پیوسته بر مسلمانان منطقه یورش برده و اموال آنان را به عنوان جهاد فی سبیل الله غارت می‌کنند» (۱۸).

دگرگونی در موضع وهابیان

همان طور که گفته شد اساس وهابیت را ایجاد تفرقه و دو دستگی میان مسلمانان تشکیل می‌دهد و این ایده تا آغاز زمامداری عبد العزیز (۱۳۰۴ هـ -) باقی بود، ولی پس از اشغال حجاز به دست او و تماس وهابیان با ملل مختلف اسلامی، موضع آنان به تدریج دگرگون گردید، زیرا وهابیان پیش از اشغال حرمین در صحراها و بادیه‌ها زندگی می‌کردند، و با گروه‌های معدود تماس داشتند، واقعا فکر می‌کردند که اسلام واقعی همان است که فرزند عبد الوهاب به آنان آموخته است و جز آنان در جهان مسلمانی نیست، و پس از تسلط بر حرمین شریفین و گسترش تماسها، فکر خشونت به تدریج کاهش افت خصوصاً پس از مرگ عبد العزیز و روی کار آمدن فرزندان او مانند سعود، و فیصل، که مدتها در اروپا و آمریکا زندگی کرده بودند، فکر خشونت و تکفیر مسلمین - به دست فراموشی سپرده شده و تصمیم گرفتند که دامنه تبلیغات را گسترده سازند. ولی موضع آنان نسبت به شیعه تغییر نکرد، بلکه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، موضع آنان سخت تر شده است،

زیرا پیوسته از آن میترسند که موج انقلاب به سرزمین آنان برسد و توده مستضعف بر آنان بشورند و ارکان سلطنت را متزلزل سازند و لذا ماه و یا هفته‌ای نمی‌گذرد که جزوهای، رساله‌ای، نشریه‌ای و یا کتابی بر ضد شیعه ننویسند و پیوسته همان دروغهای شاخداری را که در ده قرن گذشته پشت سر شیعه گفته شده، تکرار می‌کنند.

پی‌نوشت‌ها:

- (۱) احمد امین: زعماء الاصلاح، ص ۱۰، ط بیروت.
- (۲) سید عبد اللطیف: ذیل التحفة، ص ۸ به بعد. چاپ بمبئی.
- (۳) دنبلی، عبد الرزاق: المآثر السلطانیة، ص ۸۲ به بعد.
- (۴) میرزا ابو طالب: سفرنامه، ص ۴۰۹ به بعد.
- (۵) صدقی الزهادی: الفجر صادق، ص ۱۷ و احمد زینی دحلان: فتنه الوهابیة، ص ۶۶.
- (۶) فیلبی، عبد الله: تاریخ نجد، ص ۳۶ - چاپ بیروت.
- (۷) فیلبی، عبد الله: تاریخ نجد، ص ۳۹.
- (۸) ابو علیه: محاضرات فی تاریخ الدولة السعودية الاولى، ص ۱۳ - ۱۴.
- (۹) فیلیب حتی: تاریخ العرب، ج ۲، ص ۹۲۶.
- (۱۰) فلیبی، عبد الله: تاریخ نجد، ص ۹۷.
- (۱۱) ناصر السعید، تاریخ آل سعود، ص ۲۲ و ۲۳.
- (۱۲) الصواعق الالهیة، ص ۲۷ - ۲۹ چاپ - ۱۳۰۶.
- (۱۳) الامین، سید محسن: کشف الارتیاب، ص ۱۶.
- (۱۴) صحیح بخاری کتاب ایمان، ۷/۱.
- (۱۵) سید احمد زینی دحلان: الدرر السنیة، ص ۳۹ - ۴۰.
- (۱۶) محمد بن عبد الوهاب: اربع قواعد، ص ۴.
- (۱۷) محمد بن عبد الوهاب: کشف شبهات، ص ۳.
- (۱۸) سید محسن امین، کشف الارتیاب، ص ۹ به نقل از تاریخ نجد.